

لغو کار کودک، رویایی که باید تحقق یابد!

قاسم حسنی



نشریه نگاه نو، در شماره ۱۱۲ خود (ویژه زمستان سال ۱۳۹۵)، مقاله‌ای از خانم سیما راستین* تحت عنوان «لغو کار کودک، رویایی همچنان دست نیافتنی» منتشر کرده بود که اگر چه نزدیک به هفت سال از انتشار آن می‌گذرد ولی با توجه به اهمیت موضوعی که خانم راستین به آن پرداخته‌اند و نیز با توجه به اینکه در دیدگاه ایشان پایان بخشیدن به کار کودک رویایی دست نیافتنی است، این نوشتار سعی دارد در حد و وسع خود و به صورت اجمالی، نگاهی داشته باشد به نکات مهم آن مقاله و نیز توجهی بر این مسئله، که آیا به واقع پایان بخشیدن به کار کودکان رویایی دست نیافتنی است؟ مقاله مورد بررسی، در شروع خود و بعد از اشاره‌ای گذرا به دامنه جمعیتی و تنوع مشاغلی که کودکان کار در آن مشغول به کارند، تصریحی دارد بر این نکته درست که کار کودکان محصول فقر، نابرابری‌های فزاینده اجتماعی و توزیع ناعادلانه ثروت در جهان است و سپس مروری اساسی دارد بر مفهوم کودکی در مسیر تاریخ، از منظر صاحبان اندیشه و پس از آن می‌پردازد به چگونگی و زمینه‌های تاریخی کار کودک و نیز تأثیر مناسبات و رخدادها، بر شکل‌گیری یا کاهش و افزایش جمعیت کودکان کار و همچنین تأثیر معکوس توسعه نیافتگی بر نرخ بهره‌کشی از کودکان در جوامع مختلف، که مطالعه آن به همه علاقمندان مسائل اجتماعی و نیز کنشگران عرصه مبارزه با کار کودک توصیه می‌شود.

خانم راستین، با نگاهی پژوهشگرانه و دقیق و با استفاده درست از واژگان و عبارات مرتبط

با این بحث، در باب مفهوم کودکی در مسیر تاریخ به این نکته اشاره کرده است که اساساً جایگاه و وضعیت کودکان در گذر تاریخ ثابت و یکسان نبوده و متناسب با تغییر شکل‌بندی‌های اقتصادی - اجتماعی، گسترش آگاهی‌های عمومی، رشد فرهنگ مهرورزی و اهمیت پیدا کردن آموزش در جوامع انسانی پیوسته دگرگون شده است. همچنین، جایگاه و رویکرد اجتماعی نسبت به کودک در جوامع مختلف و در دوره‌های مختلف تاریخی را متناسب با چگونگی ارزیابی جامعه از کودک و تعریف کودکی در هر عصر دانسته‌اند و بر این نکته تأکید دارند که چگونگی واکنش اجتماعی به وضعیت کودکان، از یک سو بستگی به میزان آگاهی هر جامعه نسبت به اهمیت رشد و آموزش کودکان دارد و از سوی دیگر به رشد حساسیت و تلطیف احساسات انسانی نسبت به کودکان وابسته است.

نویسنده در این راستا ادامه می‌دهد، مهرورزی، مراقبت و احساس مسئولیت نسبت به کودکان ضمن اینکه یکی از شاخص‌های اجتماعی و اخلاقی در جوامع مدرن است، آن را امری ثابت، همیشگی و جهان‌شمول ندانسته و بر این اصل اشاره نموده که این شاخصه در روند تاریخ شکل گرفته و مدام متحول شده است و تحول آگاهی و اخلاق بشری درباره کودک و کودکی، متناسب با تحولات اجتماعی و میزان تثبیت حقوق انسانی بوده و منطبق با میزان تحول در جوامع به واقعیت تبدیل شده است. وی برای توضیح بیشتر مفهوم کودکی در مسیر تاریخ، اشاره‌ای دارد به آراء صاحب‌نظرانی همچون روسو، فیلیپ آریس و غیره و نیز استنادی دارد بر «امیل»، اثر نبوغ‌آسای ژان راک روسو و در این راستا به این نکته اشاره می‌کند که از نظر روسو «مردم روحیه کودکان را نمی‌شناسند و با افکار غلط خود هر چه بیشتر مطالعه می‌کنند، بیشتر اشتباه می‌کنند و عاقل‌ترین آنها بیشتر به آنچه که بزرگسالان باید بدانند توجه دارند و به هیچ وجه متوجه نیستند که کودکان چه چیز را می‌خواهند.»

نویسنده پس از عبور از مفهوم کودکی، برای ورود به تاریخچه کار کودک، به این نکته اشاره می‌کند که در جوامع متکی بر مناسبات زمین‌داری کودکان را بزرگسالان کوچک می‌دانسته‌اند و در ساختارهای فئودالی، هستی انسان‌ها قویاً به یکدیگر وابسته است و اموری مانند کشت و



کار، آبیاری، جمع‌آوری محصول، دامداری، خانه‌سازی و تولید صنایع دستی خانگی اساساً از طریق کار جمعی و مشارکتی امکان‌پذیر بوده و برای فرد و رشد فردیت افراد، در آن ساختار، فضایی وجود نداشته است و فردیت افراد و کار فردی آنها، در جمع و کار جمعی معنا پیدا می‌کرده که کودکان نیز

از این قاعده مستثناء نبوده‌اند. در این سیستم، کودکان، بزرگسالان کوچکی بوده‌اند که به‌ویژه، از زاویه نیروی کار آینده و برای دوران کهولت و پیری اعضای خانواده اهمیت بسیاری داشته‌اند و به اصطلاح عصای دست دوران پیری پدر و مادر بوده‌اند. این توصیف، سرنوشت و وضعیت کودکان خانواده‌های نجبا و اشراف و زمین‌داران را به دلیل اینکه اجباری برای کار در مزرعه و مطبخ و غیره نداشته‌اند، از سرنوشت دیگر کودکان مستثناء می‌کند.

مقاله مورد نظر در تحلیل سیر تاریخی این پدیده، کار کودکان در ساختار اجتماعی فئودالی را از کار کودکان پس از انقلاب صنعتی و آغاز روند صنعتی شدن جوامع متمایز می‌داند، چراکه معتقد است در دوران فئودالی، کودکان اساساً در بافت خانوادگی و برای گذران زندگی جمعی در کنار خانواده کار می‌کرده‌اند، در حالی که در اواخر قرن هجدهم و هم‌زمان با صنعتی شدن جوامع و با در نظر گرفتن رقابت میان سرمایه‌داران و صاحبان صنایع بر سر تولید محصول با قیمت ارزان‌تر، که سبب پررنگ شدن ضرورت استفاده از نیروی کار ارزان در فرایند تولید بوده، رفته رفته مفهوم جدیدی با عنوان کار مزدوری کودکان در صنایع شکل گرفته و این مسئله سرآغاز دورانی جدید در سیر تاریخی کار کودکان گردیده که آن را از دوره‌های تاریخی قبل متمایز می‌سازد.

استفاده از نیروی کار ارزان قیمت زنان و کودکان در صنایع، سبب پیدایش پدیده بیکاری کارگران مرد در آن دوره و افزایش جمعیت بیکاران و شکل‌گیری جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی کارگران برای دستیابی به شرایطی بهتر گردید. نویسنده برای توضیح این وضعیت اشاره‌ای دارد به مطالعات و مشاهدات عینی فردریش انگلس در کتاب «وضعیت طبقه کارگر در انگلیس» که مطالب آن را از معادن و کارخانه‌های صنعتی شهرهای مختلف انگلستان جمع‌آوری کرده است و در بخش‌هایی از آن، به مشاهدات خود از وضعیت کودکان کارگر در معادنی مانند ذغال سنگ و غیره اشاره می‌کند و می‌نویسد اگر چه بخش قابل توجهی از کودکانی که در آن معادن کار می‌کردند ۸ ساله و بالاتر بودند، ولی کودکان بسیاری نیز که در آنجا کار می‌کردند چهار، پنج و شش ساله بودند. در این معادن از کودکان کارگر برای جمع‌آوری تکه‌هایی از مواد استخراجی معدن که از منفذها و شکستگی‌های دستگاه تولید خارج می‌شدند استفاده می‌شد.

در جوامع متکی بر مناسبات زمین‌داری نظام فئودالی کودکان را بزرگسالان کوچک می‌دانسته‌اند و فردیت افراد و کار فردی آنها، در جمع و کار جمعی معنا پیدا می‌کرده که کودکان نیز از این قاعده مستثناء نبوده‌اند. اما سرنوشت کودکان خانواده‌های نجبا و اشراف و زمین‌داران به دلیل اینکه اجباری برای کار در مزرعه و مطبخ و غیره نداشته‌اند، از سرنوشت دیگر کودکان مستثناء بوده است.

خانم راستین، در این مقاله اشاره‌ای نیز دارد به ردپای باقیمانده از کار کودکان در ادبیات قرون

هجده و نوزده اروپا، که از آن جمله می‌توان به داستان زندگی کوزت در مان بینوایان و یا داستان الیور توئیست اشاره کرد، که هردوی این آثار گوشه‌هایی از وضعیت بغرنج کودکان آن دوران، به ویژه کودکانی که در تهیدستی به سر می‌برده‌اند را به تصویر می‌کشد و در ادامه بر این نکته تأکید می‌کند که «ممنوعیت کار کودکان در اروپا، محصول ۱۵۰ سال مبارزه سیاسی - اجتماعی ست.» وی برای توضیح آن اضافه می‌کند که در اثر وضعیت فاجعه‌بار سلامتی کودکان در چرخه کار، صداهای مخالفی در انتقاد به تسلط ماشین‌ها و فشار بی‌رحمانه بر کودکان کارگر شکل می‌گرفت و به تدریج توجه مقامات دولتی را به خود جلب می‌کرد و ضعف بدنی، اختلال‌های رشدی، بیماری‌های دهان و دندان، ضعف بینایی و شنوایی، کم‌غذایی، بیماری سل و دیگر بیماری‌های واگیردار، مدام در میان کودکان کارگر گسترش می‌یافت. خانم راستین استناد می‌کند بر یک گزارش دولتی در دوسلدورف به تاریخ ۱۸ ژوئیه سال ۱۸۲۵ که در آن آمده است، صورت‌های رنگ‌پریده، چشمان قی‌کرده، شکم‌های متورم، گونه‌های بادکرده، لب‌ها و بینی‌های ورم‌کرده، دمل‌های روی گردن، لکه‌های بدخیم روی پوست و نشانه‌های تنگی نفس، کودکانی که کار می‌کنند را از کودکانی که کار نمی‌کنند متمایز می‌سازد. در آن دوران، نقطه عزیمت همه مخالفین با کار کودک یکسان نبوده و جناح‌هایی از حکومت‌ها که انگیزه‌های محافظه‌کارانه داشته‌اند، بیشترین نگرانی‌شان نه به خاطر خود کودکان، بلکه به خاطر نابودی ذخیره نیروی انسانی برای ارتش و یا کاهش نیروی کار بزرگسال متخصص در آینده بوده است. نویسنده برای توصیف اثربخشی این مبارزات، بر این نکته اشاره می‌کند که نخستین بار در سال ۱۸۳۹ در دولت پروس، قانونی برای حمایت از کودکان وضع شد که حداقل سن قانونی برای اشتغال کودکان را پایان نُه سالگی و حداکثر ساعت کار روزانه آنان را ده ساعت پیش‌بینی کرده بود.

مقاله عمیق خانم راستین، مجدداً این‌گونه اشاره می‌کند که صنعتی شدن جوامع و استفاده

از نیروی کار ارزان قیمت زنان و کودکان در آنها، سبب پیدایش و افزایش جمعیت بیکاران و نیز شکل‌گیری مبارزات و جنبش‌های عدالت‌خواهانه اجتماعی گردید که یکی از دستاوردهای شکل‌گیری و گسترش فعالیت این جنبش‌ها، ممنوعیت کار کودکان و یا محدود کردن ساعات کار مجاز برای آنان بود. ممنوعیت کار کودکان در بخش‌های اقتصادی و تولیدی در اروپا، به لطف و سخاوت سرمایه‌داران و تولیدکنندگان صورت نگرفت، بلکه از یک سو محصول عواملی همچون

ممنوعیت کار کودکان در اروپا، محصول ۱۵۰ سال مبارزه سیاسی - اجتماعی ست. نخستین بار در سال ۱۸۳۹ در دولت پروس، قانونی برای حمایت از کودکان وضع شد که حداقل سن قانونی برای اشتغال کودکان را پایان نُه سالگی و حداکثر ساعت کار روزانه آنان را ده ساعت پیش‌بینی کرده بود.

تلاش‌های جامعه مدنی، گسترش فرهنگ دموکراتیک در سپهر سیاسی جوامع و نیز تکامل مفهوم کودکی و پی بردن همگانی به ضرورت توجه به حقوق کودکان و از دیگر سو مدیون روی کار آمدن دولت‌های رفاه ملی سوسیال دموکرات و سیاست‌گذاری‌های مسئولانه آنان برای صیانت از حقوق کودکان بوده است.

همانگونه که شاهدیم تا اینجای بحث، بررسی‌های خانم راستین در مقاله مورد نظر، هم از نظر توجه به اعتلای آگاهی و رشد فرهنگ عمومی نسبت به مفهوم کودکی و هم با توجه به تأکید صاحب‌نظران و فعالین جنبش‌های اجتماعی بر ضرورت توجه به حقوق کودکان و هم از نظر دستاوردهایی که جنبش‌های اجتماعی در دو قرن اخیر در حوزه تصویب قوانین حمایتی با هدف صیانت از حقوق کودکان و ممنوعیت کار کودکان داشته‌اند، سیری امیدوارانه داشته است. پس چرا نگارنده محترم این مقاله با انتخاب عنوانی مانند «لغو کار مزدوری کودکان، رؤیایی دست نیافتنی»، آب پاکی را بر دستان همه کنشگران و کوشندگان جنبش جهانی لغو کار کودک می‌ریزد و تلویحاً تأیید می‌کند که رنج‌های کودکان کار را پایانی نیست؟

مهم‌ترین دلیل ناامیدی ایشان، ناآشنایی با سوسیالیسم در عرصه‌های نظر و عمل است. از یک قرن پیش، هنگامی که اولین انقلاب سوسیالیستی در روسیه به پیروزی رسید، تاکنون که ده‌ها کشور جهان نظام سوسیالیستی را تجربه کرده‌اند، رهایی کودکان از اجبار به کار، آزموده و محقق شده است. لغو کار کودک، جزو اولین اقدامات این دسته از کشورها در حوزه اصلاحات اجتماعی بوده است. نظام سوسیالیستی که با هدف غایی شکوفایی انسان، هر تقسیم کار مبتنی بر سود سرمایه را - در دراز مدت - محو می‌سازد، در اولین گام‌ها، کودکان را تحت حمایت همه‌جانبه جامعه رفاه قرار می‌دهد. نمونه‌های روشنی در کشورهای چون کوبا، نیکاراگوئه، چین، ونزوئلا، و حتی کشورهای که تنها در ابتدای راه ساختمان سوسیالیسم هستند، قابل مشاهده‌اند.

در محدوده جهان بینی مترقی - اما غیر سوسیالیستی - ایشان، نکات دیگری سبب حس ناامیدی شده، که وی در ادامه پژوهش‌اش به آن اشاره می‌کنند. همانگونه که اشاره شد یکی از عوامل بهبود دهنده وضعیت کودکان و تأثیرگذار بر مسئله ممنوعیت کار کودکان را می‌توان شکل‌گیری مبارزات مدنی و پیدایش دولت‌های رفاه ملی سوسیال دموکرات و نیز اهلی کردن سرمایه داری بومی توسط این دولت‌ها دانست.

این در حالی‌ست که مقاله مورد نظر در ادامه خود چنین اشاره می‌کند که دولت‌های رفاه در اروپا، تا دهه ۱۹۹۰ موفق به مهار سرمایه داری بومی و وادار کردن آن به رعایت قوانین کار و پرداخت مالیات شده بودند، و این «سرمایه داری اهلی» در فضای تکامل خارق‌العاده تکنیک و علوم ارتباطات، پتانسیل خارق‌العاده‌ای برای رشد و توسعه یافتگی پیدا کرده بود، اما در چهار چوب

کنترل دولت‌های رفاه، وضعیت غولی را داشت که در بطنی در بسته‌ای محبوس شده باشد. این سرمایه‌داری در بند، برای رقابت با سرمایه‌داری جهانی، نیازمند آزادی بود و مدام برای گسیختن بندهای دولت‌های اجتماعی طفره می‌رفت و تقلا می‌کرد. گسترش سرمایه‌داری، نیازمند آزادی عمل بدون قید و شرط، گشودن مرزها، لغو سیستم مالیاتی، حذف قانون کار اجتماعی (که بر اساس آن کار کودکان ممنوع بود)، عدم دخالت دولت در رشد سرمایه، آزادی مطلق برای جولان دادن سرمایه‌داری چند ملیتی و فراملیتی در دیگر کشورهای جهان و در یک کلام، حاکمیت نئولیبرالیسم اقتصادی بود. بدیهی است که رشد رویکردهای نئولیبرالیستی در دیدگاه گردانندگان سرمایه‌داری اروپایی در گرو قدرت‌زدایی از دولت‌های رفاه بود. روند موجود و رو به رشد قدرت‌زدایی از دولت‌های اجتماعی در اروپا با چند ویژگی همراه است که همه آنها سبب دشوارتر کردن شرایط به زیان کودکان کار و عاملی بسیار مهم در ناامیدی از پایان بخشیدن به کار کودکان، در باور بخشی از کنشگران اجتماعی مخالف کار کودک است که در زیر به بخشی از آنها اشاره می‌شود.

اولین این ویژگی‌ها، صدور اشتغال از کشورهای گران قیمت به نقاطی از جهان است که هزینه‌های تولید و دستمزد کارگران در آنها در نازل‌ترین قیمت ممکن قرار داشته باشد و دست صاحبان سرمایه در چپاول ثروت‌های اقتصادی - اجتماعی باز و سیستم مالیاتی فرمایشی حاکم باشد و طبیعتاً کار مزدوری کودکان هم در آنجا ممنوع نباشد. به عنوان مثالی برای این بخش اشاره می‌شود به تجربه‌ای در سال ۲۰۱۵ در آلمان، هنگامی که حداقل دستمزد کارگران در آن سال به ساعتی ۵/۸ یورو افزایش می‌یابد در حالی که متوسط درآمد روزانه ۶۱ درصد مردم بورکینافاسو روزانه کمتر از یک دلار است. طبیعی است که در چنین شرایطی در منطق سودجویانه سرمایه‌داری، بورکینافاسو در مقایسه با آلمان، مکانی رویایی برای سرمایه‌گذاری و افزایش سرمایه است که در آن خبری از مقررات به اصطلاح دست و پاگیر کشورهای «دموکراتیک» نیست و در آن به راحتی می‌توانند از نیروی ارزان قیمت کار کودکان نیز بهره ببرند.

دومین آنها، خرد کردن تولید و توزیع قطعات و خدمات، در ارزان‌ترین کشورهای است که سطح دستمزد در آنها نازل، دسترسی به مواد اولیه ارزان آسان باشد و بهره‌گیری از کار کودکان در آن نیز ممنوع نباشد. توجه داشته باشیم که این تقسیم



کار در جهان به قدری پیچیده است که به آسانی نمی‌توان به این نکته پی برد که مهره‌ها و قطعات کوچک یک ماشین لباسشویی زیمنس در کدام کشورها تولید شده و آیا کودکان کارگر در ساختن این قطعات مشارکت داشته‌اند یا خیر.

سومین این ویژگی‌ها سرمایه‌های فراملیتی است. سرمایه‌های فراملیتی، دولت‌های مستبد و فاسد در کشورهای کوچک و فقیر را با یکدیگر و ادار به رقابت بر سر امتیاز دادن به سرمایه‌گذاران فراملیتی می‌کنند و از این طریق بیشترین و ارزان‌ترین تسهیلات، از جمله نیروی کار ارزان قیمت کودکان را به آسانی در اختیار می‌گیرند.

و چهارمین آنها انتخاب محل سرمایه‌گذاری توسط سرمایه‌های فراملیتی است. سرمایه‌داران فراملیتی محل زندگی، کار و پرداخت مالیات خود را به این گونه انتخاب می‌کنند: در زیباترین نقاط دنیا که از آرامش، دموکراسی و ممنوعیت کار کودکان برخوردار است، اندک مالیات رفاه خود را می‌پردازند و زندگی بدون دغدغه‌ای دارند، اما در نقاطی از جهان سرمایه‌گذاری می‌کنند که محصول‌شان با کم‌ترین قیمت تمام شده و کم‌ترین مالیات و بیشترین حاشیه سود، تولید گردد. اینکه در این شیوه تولید تا چه میزان نیروی کار مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد؛ تا چه میزان به محیط زیست آسیب می‌رسد و چقدر در فرایند تولید از نیروی کار کودکان بهره گرفته می‌شود، جزء مسائل کم‌اهمیت به شمار می‌آیند.

به این ترتیب است که وقتی می‌بینیم نگارنده مقاله ارزشمند ذکر شده، صحبت از کودکانی می‌کند که برای خود تشکل صنفی تشکیل داده‌اند و به جای مطالبه بنیادین لغو کار کودک، مواردی همچون عدم بایکوت کردن تولیداتی که به دست کودکان تولید شده و یا ایجاد امنیت شغلی را طلب می‌کنند و یا اینکه فرصت‌های کاری آنان گرفته نشود، نباید تعجب کنیم، چرا که نئولیبرالیسم در قالب چنگ اندازی فراملیتی خود به ثروت‌های مردم جهان، آن‌چنان امید به بهبود و تغییر شرایط را از همگان ربوده است که نه تنها همانطور که در مقاله آمده، بخشی از کودکان کار نگران از دست دادن نداشته‌های خود هستند، بلکه اساساً نگاه واقع‌بینانه و پژوهش‌گرانه را نیز این‌گونه مجاب می‌کنند که هیچ راه‌گیزی نیست و پایان بخشیدن به

بشر یا می‌تواند خود را از مناسبات رنج‌آوری که گرفتار آن است برهاند، یا اساساً ناگزیر می‌شود دست از رویای رهایی شسته و تسلیم شود. فقط در صورت تسلیم شدن بشر است که می‌توان دست از رویای رهایی کودکان شست، در حالی که بی‌تردید بشر به مصاف بی‌امان خود با فقر و جهل و ستم و نابرابری، تا رسیدن به صبح روشنایی ادامه خواهد داد و زمانی که بتواند خود را از بند ستم و نابرابری برهاند، قطعاً اولین گروه‌هایی که از این رهایی بهره خواهند برد کودکان هستند.

کار کودکان صرفاً یک رویاست. اما این تمام ماجرا نیست و باید به خاطر داشته باشیم که سرنوشت کار کودک و سرنوشت کودکان، در پیوندی عمیق با سرنوشت همه انسان هاست. چرا که نمی توان سرنوشت کودکان را مانند جزیره ای جدا از سرنوشت پدران و مادران و جامعه ای که در آن زندگی می کنند مورد ارزیابی و تحلیل قرار داد و نمی توان میان سرنوشت آنها و سرنوشت آب و هوا و کوه و جنگل و هستی تفکیکی قائل شد.

بشر یا می تواند خود را از مناسبات رنج آوری که گرفتار آن است برهاند، یا اساساً ناگزیر می شود دست از رویای رهایی شسته و تسلیم شود. فقط در صورت تسلیم شدن بشر است که می توان دست از رویای رهایی کودکان شست، در حالی که بی تردید بشر به مصاف بی امان خود با فقر و جهل و ستم و نابرابری، تا رسیدن به صبح روشنایی ادامه خواهد داد و زمانی که بتواند خود را از بند ستم و نابرابری برهاند، قطعاً اولین گروه هایی که از این رهایی بهره خواهند برد کودکان هستند. بنابراین، همانطور که نگارنده محترم مقاله مورد گفتگو نیز در فرازی از دیدگاه هایش تأکید می کند، باید دست از شعارهای تو خالی شست و برای رهایی واقعی کودکان از چرخه کار، ریشه های فقر و ستم و بی عدالتی را نشانه گرفت. می توان اینگونه باور داشت که به موازات تلاش های بشر برای ساختن جهانی انسانی، تلاش برای رهایی کودکان از چرخه کار نیز ادامه خواهد داشت.

همانگونه که امروز در گوشه گوشه جهان شاهد شکل گیری جنبش های اجتماعی ای هستیم که با هدف نفی هرگونه ستم و تبعیض و نابرابری در حال حرکت به جلو هستند و تا مادامی که این جنبش ها جریان دارند و صدای زمزمه این رود نغمه خوان به گوش می رسد، قطعاً نمی توان نسبت به هیچ رخداد روشنی بخشی در آینده ناامید بود.

همواره باید به خاطر داشته باشیم که برای رسیدن به فردایی روشن، به هیچ واقعیت ناامیدکننده ای تن ندهیم، چرا که در فراسوی همه واقعیت های تلخ، سرود امیدبخش زندگی جاری ست و باور داریم که سرانجام روز روشن همگان فرا خواهد رسید و فراموش نمی کنیم که اگر قرار بود بشر تسلیم غیرممکن ها و واقعیات مسلم پیرامون خود شود، هرگز نباید به غلبه بر نیروی جاذبه زمین فکر کرده و در سراندیشه پرواز را بیوراند. چرا که در میان همه واقعیات پیرامون ما، نیروی جاذبه زمین از همه واقعیات مسلم تر، بدیهی تر و غیرقابل تغییرتر است، و یاد آوری می کند که کوشندگانی که فردایی بهتر برای همگان را باور دارند بخوبی می دانند که: **هنوز هزار باده ناخورده در رگ تاک است.**

* سیما راستین، پژوهشگر و مشاور امور اجتماعی ساکن آلمان.